

تأثیر فقر بر بزهکاری زنان



وکیل و پژوهشگر حقوقی - حسین رئیسی

او را در زندان دیدم، زنی لاغر و جوان که رنج زمانه سالخورده نشانش می داد، وقتی که برای ملاقات یکی از موکلانم به آنجا رفته بودم، از من راهنمایی بگیرد. اندوه او بسیار سنگین و طاقت فرسا بود هم زمان که تعریف می کرد اشک زن از مسئولین بند اجازه گرفته بود تا هایش را از گوشه های چشمش با نوک انگشت کوچکش جمع می کرد.

به دلیل حمل دو کیلوگرم هرویین دستگیر و به اعدام محکوم شده و ماه ها منتظر اجرای حکم بود. همه مراحل رسیدگی به پرونده اش در دادگاه انقلاب به پایان رسیده و دادستانی کل کشور در تجدید نظر، رای اعدام او را تایید کرده بود و در خواست عفو وی نیز رد شده بود.

نا امیدانه پرسید آیا فکر می کنید راهی برای نجات من از اعدام وجود دارد؟ پاسخ دادم تنها راه عفو است، باید مجددا در خواست عفو کنید، در خواست عفو محدودیت ندارد و با توجه به شرایط شما که کودک بیماری در خانه دارید احتمال پذیرش عفو وجود دارد، نباید نا امید شد هر چند که با این میزان هروئین که حمل کردید شانس عفو پایین بیاید.

وقتی از زن درباره چرایی حمل چنین محموله سنگینی سوال میکنم در حالیکه بغض گلویش را می فشارد می گوید: همه اش به خاطر پسر من بود، او سرطان دارد و برای درمانش هیچ چیزی نداشتیم، شوهرم هم یک کارگر ساده ساختمانی است و به زحمت شکم چهار فرزندمان را سیر می کردیم، من هم خانه دار بودم، آخه مدرسه نرفتم. در روستا بزرگ شدم و روستای ما فقط مدرسه دخترانه تا پنجم ابتدایی داشت.

با لبخند تلخی می گوید: وقتی که کلاس پنجم را تمام کردم فارغ التحصیل شدم و توی خانه به مادرم کمک می کردم وگاهی نیز در مزرعه دیگران برای میوه چینی می رفتم و کارگری می کردم، کمک خرج بودم، با وجود کودکی رنج فقر را حس می کردم بعدش هم وقتی فقط 15 سال داشتم مرا شوهر دادند 16 سالگی اولین بچه ام دنیا آمد تا اینکه خشکسالی گریبان روستای ما را گرفت و شوهرم بیکار شد. یک روز هم اسباب و اثاثیه را بستیم و به ناچار راهی شهر شدیم تا لقمه نانی بدست بیاوریم، مدتی شوهرم کارگری می کرد و حداقل لقمه نانی داشتم تا اینکه او از طاق بست ساختمانی سقوط کرد و لگنش شکست و ستون فقراتش آسیب دید، و خانه نشین شد، شکایت از کارفرما هم به جایی نرسید. انگار آسمون و ریسمون بافته شده بود تا من از بدبختی اینجا باشم.

یک سال قبل پسر کوچکم مریض شد. مریضی لاعلاج گرفت. برای درمان سرطانش همه جا رفتم، اما کمک ها برای درمان ناچیز بود. من بودم و دو تا مریض که روی دستم مانده بودند. من که سواد نداشتم و کاری بلد نبودم و به جایی دسترسی نداشتم. بی پناهی و بیماری پسر من هر روز بیشتر از روز کلافه ام می کرد. بچه ام جلوم پر پر میزد. به هر دری می زدم که بتوانم راهی پیدا کنم. مدتی دور خانه ها کارگری می کردم، اما فایده نداشت هزینه درمان زیاد بود و شوهرم هم توان کارنداشت. تازه هزینه های او هم بود، تا اینکه یکی از همسایگان پیشنهاد داد بروم بندرعباس جنس قاچاق بیاورم و بفروشم، مدت دو ماهی را مرتب به بندرعباس می رفتم و برای بعضی مغازه دارها و یا قاچاقچی ها پارچه و پوشاک می آوردم، کارش بد نبود، چشمم به پول می خورد اما باز کفاف هزینه ها را نمی داد. اینجا که رسید بغضش ترکید و گریه کرد، صبر کردم تا آرام شود. کمی آب خورد و گفت: تا اینکه در مسیر بندرعباس با آقای آشنا شدم. مردی که

به قول خودش من را با یک گردن کلفت آشنا کرد. گردن گلفت یکه کارش قاچاق مواد مخدر بود،مرد به من گفت:دو کیلو هروئین در بندرعباس به تو می دهم و در شیراز تحویل می گیرم و پانصد هزار تومان به تو می دهم، من هم خوشحال شدم و قبول کردم. مواد را طوری که مشخص نشودروی بدنم جاسازی ،و من را سوار اتوبوس کردند، خودش هم با ماشینش اتوبوس را تعقیب می کرد.

ایست بازرسی اول را رد کردم ولی در دومین ایست بازرسی مامورین به من مشکوک شدند و من را پیاده کردند؛ و بعد از بازرسی فورا بازداشت شدم.پلیس گفت صاحب مواد را معرفی کنم. با دادن نشانی او فورا،پلیس او را تعقیب کرد اما آنقدرسرعتش زیاد بود که از شانس من صاحب مال تصادف کرد و در بیمارستان فوت شد.

من ماندم و دو کیلو هروئین روی دستم که کسی نبود تا حرفم را تایید کند تازه اگر بود هم فرقی نمی کرد او مجازات خودش داشت و من هم مجازات خودم. من به اعدام محکوم شدم هیچ کسی تا به حال حرف هایم را باور نکرده است، جلسه دادگاه من ده دقیقه بیشتر طول نکشید حرفی برای دفاع نداشتم . وکیل تسخیری فقط تقاضای بخشش و عفو کرد و نتوانست کمکم کند .

از ملاقات من با آن زن چند وقتی می گذرد و او منتظر اجرای حکم اعدام است و نمی دانم تا زمان انتشار این داستان اعدام شده باشد و یا در خواست عفو مجددش را پذیرفته باشند، اما دادگاه و سیستم عدالت کیفری می تواند بین قاچاقچی حرفه ای و کسی که به دلیل فقر و زن بودن مورد سوء استفاده قرار گرفته تا حامل هروئین شود، فرق قائل شود.کسی که سود بی حساب از این فعالیت می برد و کمتر در معرض بازداشت و دستگیری است و کسی که به دلیل فقر و نداری در فضایی قرار می گیرد که جزء ارتکاب جرم راهی برایش باقی نمی ماند، تفاوت دارد. این شخص اگر مورد حمایت، اجتماعی و حقوقی قرار گیرد هیچگاه دست به ارتکاب مجدد جرم نمی زند.سهم او از عدالت حکم اعدام نیست، سهم او رهایی از فقر، حق بهداشت، سلامت و درمان است.

در جرایم مواد مخدر معمولا کسانی که سودای پولدار شدن سریع دارند به سادگی فریب می خورند، اما گاهی این سودا نه برای پولدار شدن است، بلکه برای برطرف کردن زخم عمیقی است که بر پیکر یک خانواده کارگر و کم سواد وارد می شود. او برای لقمه نانی که سهمش از زندگی بود و برای درمان کودکش که حق بهداشت و سلامت داشت می جنگید، کسی که سواد کافی ندارد و راهی مناسب برای درمان بیماری سخت کودکش نمی شناسد و اینگونه گرفتار زندان و دادگاه و مجازاتی به این سنگینی می شود.